نفی و اثبات اعیان ثابته در دو موضع از اسفار

شاگرد: فقط یک نکته میماند. طبق بحث استحالهی اجتماع نقیضین، هر وجودی که تصور میشود یا محدود است یا نامحدود. لذا ما نمیتوانیم محدودیت و نامحدودیت را از خداوند سلب کنیم و بگوییم خداوند فوق نامحدودیت است. اگر رجوع تعبیری به ارتفاع نقیضین باشد، محذور دارد و اگر نباشد، محذور دیگری دارد. در بیان باید به چه صورتی گفت؟

استاد: اگر بگوییم این تشقیق شما – محدود و نامحدود - خود تقسیم شما به محدود و نامحدود...؛ اگر شما واقعیتی به نام حدّ نداشته باشید، این تقسیم معنا دارد؟!

شاگرد: خیر.

استاد: حال اگر بگویید خود نفس واقعیت حدّ، طبیعت حدّ...؛ وسعت غیبیهی الهیه، بر اصل این طبیعت سابق است. یعنی در موطن وسعت غیبیه، هنوز مجالی برای طرح طبیعی حدّ نیست. «قبّل القبل فالقبل له»، چرا؟؛ «فالقبل له» چون «قبّل القبل». «بتجلیره الجواهر عرفأن الا جوهر له». بگویید هر موجودی ای جوهر است ای عرض! خیر؛ او موجوهر الجوهر است. پس «فالا جوهر له». یعنی سابق بر اصل است و لذا اگر میگوییم ذات او فوق حدّ و لاحدّ است، یعنی اساساً طبیعی الحدّ یک چیزی است که موطنش مسبوق است؛ متأخر است. ولی اینها، آن ضوابط کلاسیک را به هم میزند. علی أیّ حال، باید بازنویسی شود. چه زمانی بشود من نمیدانم.

شاگرد: این مطالب در کلاس هست.

استاد: همهی مطالبش هست. من جلوتر هم مکرّر عرض کردهام. کسانی که فکر میکنند این مطالب را میگویند، اما ضوابط کلاس چیز دیگری است. لذا کسانی که میخواهند حرفهایی را که دیگران در کلاس گفتهاند در کنند، با ضوابط کلاسیک در میکنند. ظاهراً در نهایه در باب علم خداوند بود. گفتند: «الاعیان الثابة تردّه اصالة الوجود». به این صورت آن را کنار گذاشتند. یعنی این حرفی که آنها با آب و تاب گفته بودند را، ایشان با ضابطهی اصالة الوجود کنار زدند. اینها را در همین جلسه، مباحثه کردیم. مصادرا دو جور بودند: یک جا کنار گذاشتند و گفتند تاویل میکنیم و یک جا که میخواستند شرور را توصیر کنند و گفتند: چارهای نداریم! گفتند معلوم است که نمیشود نفسالامر را قیچی کنیم! آن را بهخوبی به میدان کشیدهاند. قبلاً بحث کردیم. چطور آن جا میگوییم اگر حسن ظن نبود، میگفتیم قول اینها از قول اشاعره که قائل به حال بودند، ادون است. اما در جای دیگری که میخواستند توجیه کنند، قشنگ از آن حرف زدند.

شاگرد: قبلاً مطلبی را فرمودید که برای خود من خیلی راهگشا بود. فرمودید: خداوند میان وجود و عدم تقابل انداخته است؛ لذا او بالاتر از این حرفها است.

استاد: بله. ما این را از این روایت استفاده کردهایم. قبلاً گذشت. حضرت علیه السلام فرموده بودند: «سبق الاوقات کونه و العدم وجوده». «سبق» سبق زمانی نیست. «سبق» دیروز و پریروز

و همینطور جلو بروید، نیست. اگر این بود که به این صورت نمی‌گفتند؛ «سبق الاوقات»؛ هر چه وقت هست، او بر کل اوقات سابق است. سبق رتبی دارد. نه اینکه هر چه جلو بروید، او سبقت زمانی دارد. بعد فرمودند: «و سبق العدم وجوده»؛ وجود او طوری است که سابق بر عدم است، نه طارد عدم است. در اصطلاح کلاسیک، هر وجودی طارد عدم خودش است. خیلی فرق است میان «طرد وجوده العدم» با «سبق وجوده العدم». خیلی تعبیر خوبی است. «العدم وجوده». «العدم» با الف و لام است. خیلی مطلب تفاوت می‌کند.

بازبینی #1
ایجاد شده 24 ژوئیه 2024 14:22:24 توسط ... .
به روزرسانی شده 24 ژوئیه 2024 14:22:46 توسط ... .